



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله و صلى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم الى يوم الدين

خلاصه جلسه قبل: بحث ما در تکمیل ردّ اشکالی بود که در رابطه با روایات فقهی مطرح شد (البته در روایات غیر فقهی هم جاری است) و آن اینکه متون و نصوص دینی نباید با واقعیات، منافات داشته باشد. به این مناسبت به دو مورد از متون روایات اشاره کردیم:

۱. مواردی از قبیل طلوع و غروب و زوال خورشید، و بیان کردیم که این عناوین و متون، منافاتی با واقعیات ندارند.
۲. نصوص و متونی که در تقدیر دیات در مراحل جنین آمده است که مراحل مختلف جنین (نطفه، مضغه و علقه) را موضوع دیاتی قرار داده است و در روایات آمده است که هر کدام از این مراحل، چهل روز است. شبهه این بود: اینکه هر کدام از این مراحل چهل روز باشد، خلاف واقع و یافته های علمی قطعی است. در جواب به این شبهه، یک جواب در جلسه گذشته بیان شد و آن این بود که نطفه بودن در ضمن چهل روز، منافاتی ندارد با اینکه این نطفه تشکل انسانی پیدا کند، یافته های علمی جزمی (که محسوس یا کالاحس می باشند) می گوید در این چهل روز، جنین، شکل انسانی را به خود می گیرد و اندام ها و اعضا، نمود پیدا می کند و گفته شد که روایاتی که می گوید نطفه چهل روز است، تشکل انسانی نطفه را نفی نمی کند.

جواب دوم به شبهه مراحل تکون جنین

آنچه در روایت آمده که نطفه در ضمن چهل روز محقق است و پایان این مرحله از جنین چهل روز است، ناظر به واقعیت ملموسی است که به واسطه انسانهای بدون ابزار در برخورد با مراحل جنین، اتفاق می افتد. یعنی اگر سقطی اتفاق بیافتد (روایات درباره سقط جنین در مراحل مختلف آمده است) این روایات برای کسانی بوده است که ابزار امروزی (مانند میکروسکوپ و ذره بین) را نداشته اند و به صورت عادی سقطی اتفاق افتاده است و با چشم می بینند و بر اساس دیدن، می خواهند بگویند مقدار دیه این جنین، چه مقدار است. مثلاً روایت می گوید نطفه چهل روز است و روایت تعبیر می کند «فَقَالَ النَّطْفَةُ تَكُونُ بَيَضاءَ مِثْلَ النَّخَامَةِ الْعَلِيظَةِ»^۱ به صورت مایع سفید رنگی است که مثل خلط غلیظ است. اما اینکه مرکز این نطفه سقط شده، مستبطن جنینی است که آن تشکلات خاص را در بر دارد، رسیدن به اینها برای انسانهای معمولی و بدون ابزار، نه میسر است و نه لزومی دارد. خواسته اند بگویند دیه این نطفه سقط شده چقدر است، چه اهمیتی دارد که مغز و مرکز این نطفه (که عبارت است از سلول جنین اصلی که بواسطه این اغشیه و نطفه ی محیط، پرورش پیدا می کند) چه چیزی است و لزومی ندارد روایت این را تشریح و تبیین کند.

در حقیقت علم پزشکی آمده این نطفه را تحلیل کرده و آن را شکافته، و گفته این نطفه، یک مرکزی دارد که آن مرکز، آن جنین متشکل به این اعضا است که در عکس ها نشان می دهند اما آن جنین واقع در مرکز، در حقیقت مُحاط به یک غشائی است که همین نطفه است که در تعبیر روایات آمده است. و انسانهای بدون ابزار، در برخورد با آن، آن را می بینند. و در طول چهل روز به همین صورت است و تبدیل به علقه و خون بسته نمی شود. اما این نطفه ای که به صورت

۱. وسائل الشیعة: ج ۲۹؛ ص ۳۱۴.



نخامه غلیظه دیده می شود، مستبطن یک سلول اصلی جنین است که در حقیقت در مرکز این جنین است، متشکل به اشکال و صور انسانی است. لذا این روایت، نفی این صور را در ناحیه آن سلول مرکزی نمی کند.

یعنی در حقیقت ما از یک جنین سقط شده در طول چهل روز یک مایع غلیظی را می بینیم. این مایع در طول چهل روز دائما تشکل پیدا می کند و شروع آن نقاط خون، در همین مرحله است که در روایات به آن اشاره شده است. اینطور نیست که تبدل، یک لحظه ای اتفاق بیافتد و یک دفعه به علقه و خون بسته شده تبدیل شود و علقه شدن جنین تدریجی است و از نقطه های سوزنی خون پیدا می شود نقاط سوزنی خون در همان نطفه پیدا می شود لذا در روایات دارد که اگر یک نقطه خون پیدا بشود، دیه آن مثلا دو دینار است اگر دو نقطه خوب پیدا شود مثلا دیه آن چهار دینار است اینطور نیست نطفه بعد از چهل روز، یک دفعه تبدیل به علقه و خون شود.

روایت، آن واقعیت قابل یافتن برای اشخاص عادی برای تعیین دیه را بیان کرده است مثلا در چهل روز اول به صورت نخامه غلیظه است و علم امروزی می گوید این که شما به آن می گوید نخامه غلیظه، در مرکز این، سلول اصلی جنین وجود دارد و نخامه غلیظه، از قبیل اشیاء محیط به آن است و از آن سلول مرکزی محافظت می کنند و آن سلول اصلی در واقع در مرکز وجود دارد. در حالی که روایات اینها را نفی نمی کند و لذا روایات هیچ منافاتی با این یافته های علمی ندارد.

آن چیزی که شما از جنین سقط شده با چشم می بینید همین هایی است که در روایت آمده یعنی نطفه و مضغه و علقه، اما اینکه در مرکز نطفه و علقه، اشکال و صور انسانی هم وجود دارد، منافاتی با آنچه در روایات آمده، ندارد. روایات در تعیین مقدار دیه، قانون و ضابطه ای که برای مردم و شخص حاکم، قابل به کارگیری و قابل دستیابی باشد را بیان می کنند. مقدار دیه، بر اساس حالات جنین که با میکروسکوپ دیده می شود، معین نشده است.

در واقع این روایات، برای یک انسان بدون ابزار مبنای دیه را مشخص کرده اند لذا این روایات به هیچ وجه، واقعیات علمی را نفی نمی کند. بنابراین با این بیان دومی که گفته شد، بین موازین فقهی که در روایات بیان شده و بین یافته های علمی هیچ تنافی باقی نمی ماند. مبنای این روایات، موضوعاتی است که مبنای یک سری احکام قرار می گیرد. قاعده ما در جواب به این شبهات همین مطلبی است که بیان شد و وارد سایر موارد نمی شویم.

هیچ حکم فقهی نمی تواند مبتنی بر خلاف واقعیت باشد. و در این موارد، جهل و خطا بر معصوم ع جایز نیست چون منتهی به جهل نسبت به خالق می شود چون معصوم ع از خودش چیزی ندارد «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى»^۱ به پیغمبر ص وحی می شود و معصوم ع از پیامبر ص تلقی می کند و به واسطه پیامبر ص، وحی واقعی به معصوم ع منتقل می شود.

اینطور نیست که احکام، مبتنی بر یک اموری باشد که مردم آنها را خیال می کردند و معصوم ع هم بر خیالات آنها صحه بگذارد چون جهل بر معصوم ع جایز نیست و کذب بر معصوم ع و غیر معصوم جایز نیست.



معصوم ع، هم در مسائل فقهی و هم در مسائل اعتقادی و هم در غیر ایندو، خلاف واقع نمی گوید خلاف واقع گفتن با مقام عصمت ناسازگار است. اینکه حضرت یوسف یا منادی او به برادران یوسف گفت^۱: شما سارق هستید، خلاف واقع نبود چرا که در روایتی^۲ آمده است مراد این بود که برادران، یوسف را سرقت کردند نه صواع ملک را. پس بر اساس این استدلال، مفاد هیچ یک از متون دینی (چه فقهی، اعتقادی، غیر این دو) بر خلاف واقعیت نخواهد بود، زیرا که خلاف واقع یا ناشی از جهل به واقع است و یا ناشی از کذب، که هر دو از ساحت معصومین (علیهم السلام) به دور است.

گفته نشود: اینکه معصوم ع بیع گندم به کیل را جایز دانسته است و آن را غری ندانسته است از جانب معصوم ع خلاف واقع بیان شده است در حالی که الآن بیع گندم به کیل، غرر محسوب می شود.

چرا که در جواب می گوییم: معصوم ع که می فرماید بیع گندم به کیل جایز است اگر در الآن غرر است در گذشته هم غرر بوده است اما مغتفر بوده است. غرر به معنای خطر است یعنی این کیلی که می فروشد مردد بین یک کیلو و نیم کیلو است یعنی جهالت در مقدار، و این جهالت در مقدار خطر است حال اگر من بتوانم در مخاطره به صورت دقیق وزن کنم یا نه، فرقی نمی کند. بلکه ممکن است گفته شود چون نمی توانم دقیقاً وزن بکنم این مخاطره جایز است. ما فعلاً به حکم کاری نداریم، اگر به ما گفتند غرر و معامله مخاطره ای جایز نیست در مخاطره که فرقی نمی کند شخص بتواند وزن کند یا نه. اگر طلا بخواهد به صورت کیل معامله شود حتی به صورت وزن کیلویی، در این، مخاطره وجود دارد و میزان سنجش طلا، با امثال گندم فرق می کند. وسیله وزن طلا با غیر آن فرق می کند. حالا اگر بنا باشد که به وسیله سنجش دقیق، دسترسی نداشته باشند، این مخاطره است و از باب ناچاری جایز است. گفته نشود که این شیء در قدیم مکیل بوده است الآن بیع آن به کیل جایز نیست چون در قدیم وسیله ای به جز کیل برای رفع غرر نبوده است در حالی که وسیله بوده است حتی وسیله سنجش مبالغه و ذره هم بوده است.

به دلیل کم بودن قیمت گندم، نیم کیلو کم یا زیاد، مخاطره محسوب نمی شود. مخاطره به این معناست که کم و زیاد بودن جنس، در مالیت معتنی به مؤثر باشد. مثلاً در یک خروار گندم، نیم کیلو کم یا زیاد باشد در آن مخاطره ای وجود ندارد هرچند در تعیین وزن دقیق گندم تفاوت می کند. لذا آن تفاوت مقداری که با کیل ممکن است محقق شود، خطر و غرر محسوب نمی شود. لذا گندم در قدیم و جدید فرقی نمی کند حتی در قدیم گندم اعز از الآن بوده است در قدیم معیار در غنی و فقر مردم این بوده که نان سال خودش را دارد یا نه.

غرض ما این است که در عنوان خطر، اینطور نیست که چون در گذشته، وزن کردن میسر نبوده است پس خطر نیست و در الآن چون وزن کردن میسر است، خطر است. امکان و عدم امکان، ملاک غرر و عدم غرر نیست. بلکه ممکن است گفته شود دیروز و امروز، هردو غرری است اما چون در گذشته وسیله سنجش وجود نداشت، چاره ای از غرر نبود ولی الآن ناچار از غرر نمی باشند.

۱. یوسف: ۷۰: «ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ».

۲. تفسیر القمی: ج ۱: ص ۳۴۹: «فَسُئِلَ الصَّادِقُ ع عَنْ قَوْلِهِ «أَيُّهَا الْعَبْرِيُّ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ» قَالَ مَا سَرَقُوا وَمَا كَذَبَ يُوْسُفُ فَإِنَّمَا عَنَى سَرَقْتُمْ يُوْسُفَ مِنْ أَبِيهِ».



اگر گفته شود که بیع گندم به کیل جایز است یعنی این مقدار از نوسان، مخاطره محسوب نمی شود یا مغتفر است، اطلاق این دلیل اقتضا می کند در این حکم، فرقی بین دیروز و امروز نباشد چون همانطوری که امروز مخاطره است دیروز هم مخاطره بوده است نهایتاً در گذشته امکان سنجش نبوده است لذا اطلاق دلیل جواز بیع گندم به کیل، شامل گذشته و الآن می شود.

بله درست است که برخی مواقع یک شیء، در قدیم به یک نحوی بوده است که الآن فرق کرده است مثلاً قدیم تخم مرغ به صورت عددی معامله می شد و به هیچ وجه به صورت وزنی معامله نمی شد، دلیل داریم که ربا در معدود جاری نمی شود و فقط در مکیل و موزون است، مثلاً معامله ربوی در تخم مرغ عددی بالاجماع اشکال نداشت چون «لا ربا فی ما یعدّ». الآن که تخم مرغ را به صورت وزنی معامله می کنند ربای در آن جایز نیست چون گفته شده که ربا در موزون حرام است و مشتق هم حقیقت در متلبس به مبدأ است (یکی از تطبیقات و اثرات عملی بحث مشتق همین جاست) در روزگاری که تخم مرغ معدود بود، ربا در آن معنی نداشت اما امروز معدود نیست و وصف معدود بودن که یکی از مشتقات است از آن زائل شده است و الآن موزون است لذا اطلاق ادله ای که ربا را در موزون جایز نمی داند، شامل این مورد می شود. این مسئله ربطی ندارد به اینکه گفته شده «در قدیم غرر نبوده چون وزن کردن میسر نبوده و الآن غرر است چون وزن کردن میسر است». اگر معامله ای غرری باشد جایز نیست اگر بناست یک شیء غرری بوده و جایز بوده، الآن هم غرری است و جایز است و اطلاق حکم شامل هردو می شود نهایت اینکه در گذشته نمی توانستند رفع غرر بکنند.

دلیل بر عدم جواز بیع غرری، دلیل لفظی است و فرض این است که دلیل این مورد، با وجود غرر، این معامله را جایز دانسته است و قبل و بعد معنا ندارد و جواز آن، شامل الآن هم می شود.

ما به همین مقدار از بحث بسنده می کنیم، عرض ما این است که نباید متون شریعت، با جهل و نادانی زیر سؤال برده شود. نمی گوییم هر روایتی که در شریعت وجود دارد حتماً از معصوم صادر شده است ممکن است برخی از روایاتی که به دست ما رسیده است صادر نشده باشد. روایاتی که سند آنها معتبر است و عده ای از آنها متواتر و قطعی هستند و بعید نیست روایات باب مراحل جنین، قطعی باشند، اگر این روایات معتبر، با یافته های علمی جزمی، به نظر برسد که تنافی دارند انسان نباید، سریع حکم به تنافی روایات با واقعیات کند و روایات را رد کند چرا که ممکن است کمال توافق بین آنچه از روایت فهمیده شده و واقعیت خارجی وجود داشته باشد.

بحث ما در این جهت (روایات مربوط به فقه) تمام شد و بحث در دو جهت مهم باقی می ماند که باید بررسی شوند: ۱. اعتبار روایات اعتقادی ۲. اعتبار روایات در اموری که نه فقه هستند و نه از امور اعتقادی، مانند قصص و حکایات. و حتی مرحوم آقای خویی فرموده است که در مورد روایاتی که وعده ثواب می دهند هم بحث جاری می شود. آیا روایاتی که می گوید فلان کار این قدر ثواب دارد، می توانیم بگوییم این روایت اعتبار دارد؟ و آیا به صرف اینکه خبر ثقه است و حال اینکه احتمال خلاف در آن وجود دارد، می توان آن را به معصوم نسبت داد؟ یعنی بگوییم در شریعت برای این عمل، این مقدار ثواب مقرر شده است. یا اینکه هرچند این خبر معتبر است اما حق نداریم آن را به شریعت نسبت بدهیم؟ یعنی هرچند این خبر یک سری آثاری دارد اما حق نداریم آن را به شریعت نسبت بدهیم.



مرحوم آقای خویی^۱ فرموده اند طبق مسلک مرحوم آخوند (تفسیر حجیت، جعل معذرت و منجزیت است نه جعل علمیت)، مضامین این روایات را نباید به شریعت نسبت داد. بلکه اگر یک روایتی متواتر باشد و می دانیم از معصوم صادر شده است، نسبت دادن اشکالی نخواهد داشت. اما درست است که راوی، ثقه است اما احتمال دارد که اشتباه کرده باشد. طبق مسلک مرحوم آخوند، نسبت دادن جایز نیست.

بنابراین دو بخش مهم از بحث باقی می ماند:

۱. **بخش اول، مسائل اعتقادی** است. آیا اخباری که متضمن مسائل اعتقادی هستند، پایبندی به آنها جایز است بلکه بالاتر، لازم است؟ مانند روایات: تفاسیل قیامت، قبر، اوصاف امام ع، حوادث در آینده از قبیل رجعت و علائم ظهور. آیا روایاتی که واجد شرائط حجیت هستند و معتبر می باشند، آیا اعتقاد به مضامین این روایات در مجال اعتقادات، واجب است؟ یا اینکه نه واجب نیست و اعتقاد فقط منوط به علم است اگر علم باشد، اعتقاد هم واجب است و الا واجب نیست؟

۲. **بخش دوم، اعتبار روایات**، در مسائل خارج از اعتقاد و فقه است مثل تاریخ و قصص انبیا و حکایات. گفتیم که این بحث اختصاصی به روایات ندارد بلکه در مثل ظهورات هم (هرچند ظهور قرآنی) جاری است کما اینکه مرحوم شیخ^۲ به این مطلب تصریح دارند. آیا اعتقاد بر اساس ظواهر قرآن واجب است؟ یا اینکه اعتقاد منوط به علم است؟

مثلا ظاهر آیه «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ»^۳ این است که (ولو بر اساس اطلاق مقامی) قیامت پنجاه هزار سال دنیایی است اما ممکن است مراد پنجاه هزار سال قیامتی باشد هرچند هزار سال آخرتی خلاف ظاهر است. آیا ما باید معتقد شویم که قیامت پنجاه هزار سال دنیایی است؟ یا اینکه چنین اعتقادی لازم نیست چون ما یقین نداریم که همین ظاهر قرآن مراد است شاید سال، به معیار دیگری مراد است؟

یا اینکه در خطبه نهج البلاغه^۴، حضرت علی ع درباره ابلیس می فرماید: «وَ كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ أَلْفِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ» شش هزار سال سجده کرد یا عبادت کرد حال مراد، شش هزار سال دنیایی است یا آخرتی؟

در مسائل اعتقادی برخی روایات متواتر داریم حال اگر دلالت آنها به ظهور باشد آیا اعتقاد بر اساس آن ظهور لازم است؟

نکته: سیره و ارتکاز مفید قطع است و داخل در ظنون نیست و هیچ وقت سیره به ملاک ظن حجت نخواهد بود. بنابراین بحث بعدی ما درباره معتبر بودن خبر واجد شرائط فقهی و اصولی (خبر معتبر) در مسائل اعتقادی است.

والحمد لله رب العالمین

۱. ؟

۲. ؟

۳. معارج: ۴.

۴. نهج البلاغة (للصبيحی صالح) : ص ۲۸۷.